

دورود، سیلاخور، اشترانکوه و دریاچه‌ی گهر،

در جغرافیای تاریخی بروجرد

گزارش: عزت‌الله فولادوند دورودی

www.ketab.ir

نشر بونسم

نشر بونسم

سرشناسه

: فولادوند، عزت‌الله، ۱۳۱۷ -

عنوان و نام پدیدآور

: دورود، سیلاخور، اشترانکوه و دریاچه گهر، در جغرافیای

تاریخی بروجرد / گزارش عزت‌الله فولادوند دورودی.

مشخصات نشر

: تهران: نشر برسم، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری

: ۲۲۴ ص.

شابک

: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۳۸-۴۳-۶

وضعیت فهرست‌نویسی

: فیپا

موضوع

: دورود

Dorud (Iran)

موضوع

: سیلاخور

Silakhor (Iran)

اشترانکوه

Oshtorankuh (Iran)

دریاچه گهر

Gahar Lake (Iran)

رده‌بندی کنگره

: DSR ۲۰۸۷

رده‌بندی دیویی

: ۵۲۳۴ / ۹۵۵

شماره کتاب‌شناسی ملی

: ۹۱۷۶۲۰۱

اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیپا

AWN.

نشر بَرسَم

دفتر: اندیشه، فاز ۵، خیابان بهشتی، مجتمع المیه، بلوک ۴، واحد ۸

تلفن: ۴۹۰۷۰۲۷۷ تلفن همراه: ۴۳۳۰۹۳۳۹۱۹

barsam_publishing

دورود، سیلاخور، اشترانکوه و دریاچه گهر،

در جغرافیای تاریخی بروجرد

عزت‌الله فولادوند دورودی

ناشر: نشر بَرسَم

چاپ نخست: بهار ۱۴۰۲

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۳۸-۴۳-۶

کلیه حقوق و امتیازات کتاب محفوظ است.

AWN.

نشر بَرسَم

قیمت: ۱۲۰۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱. پیشگفتار	۹
۲. دورود	۱۵
۳. دورود شهری است نوین یا تاریخی؟	۱۷
۴. داستان نام گذاری دورود	۲۱
۵. املاي درست بهرین	۲۳
۶. پَنگَلَه Bangela	۳۱
۷. «تَرشَاب» مادر دورود	۳۵
۸. دیباچه‌ای بر سیلاخور	۵۱
۹. سیلاخور از نگاه تاریخ	۶۱
۱۰. زمین لرزه سیلاخور	۸۱
۱۱. گویش مردم لرستان و سیلاخور و احوال و اشعار میر نوروز	۹۱
۱۲. معنای ترانه‌ها و برخی واژه‌ها، به ویژه در ادبیات منقول از میر نوروز	۱۰۹
۱۳. برخی آداب و رسوم ساکنان سیلاخور	۱۱۹

۱۴. اشترانکوه ۱۲۳
- الف. بلندی‌های صخره‌ای و صعب‌العبور اشترانکوه ۱۲۶
- ب. دره‌های اصلی ۱۲۶
- ت. اشکفت‌ها - غارها ۱۲۶
- ث. گردنه‌ها ۱۲۷
- ج. منابع و سرچشمه‌ها ۱۲۷
- چ. سراب‌ها ۱۲۷
- ح. چشمه‌ها ۱۲۷
- خ. یخچال‌ها و برفچال‌ها ۱۲۷
- د. گیاهان و درختان ۱۲۸
- ذ. بستن‌داران ۱۲۸
- ر. پرندگان ۱۲۸
- ز. خزندگان ۱۲۸
- ژ. آبزیان ۱۲۸
- س. آثار تاریخی ۱۲۸
- ش. رودها ۱۳۰
- ص. آب و هوا ۱۳۲
۱۵. شعر اشترانکوه و مادرم ۱۳۵
۱۶. دریاچه گهر ۱۴۱
۱۷. معنای برخی واژه‌ها و اصطلاحات لری متداول در سیلاخور ۱۵۳
۱۸. گزارشی پیرامون نام شماری از مکان‌ها، ابزارهای کار، رویدادهای تاریخی و طبیعی ۱۵۹
۱۹. پیوست‌ها ۱۸۱
۲۰. تصویر دست‌نوشته‌ای با عمر ۱۵۱ ساله ۱۸۹
۲۱. استادان و فرهیختگان دورود ۱۹۳

به یاد مادرم...

زنی از طایفه کُرنوکر

۱

پیشگفتار

به گفته نغز یگانه و بی‌همال همیشگی زبان، ادب، هنر، فرهنگ و تاریخ ایران زمین - سخندان پیشینه دانای توس - خداوندگار شاهنامه سترگ: «همه جای ایران سرای من است» اما آدمیزاده جایی را که به دنیا می‌آید، چشم باز می‌کند، معصومانه به روی مادر مهربان لبخند می‌زند، راه می‌افتد، زبان می‌گشاید و روزهای شیرین کودکی‌اش را در آن به سر می‌برد و با آب و هوا، خاک و در و دیوارش پیوندی عاطفی برقرار می‌کند؛ شاید آنجا را از دیگر نقاط وطنش اندکی بیشتر دوست داشته باشد و هرگز آن یادش غافل نماند.

عشق و دلبستگی به زادبوم، خانه، آشیانه، وطن یا هر چه که بنامیدش، اگر بر شاخه درختی پیر و خشکیده در دورترین نقطه کویری نشسته و خسته و بی‌رهگذر جا گرفته باشد همان چیزی است که میرزاده عشقی شهید راه آزادی وطن در تفسیر عشق به آن می‌گوید:

«با شیر اندرون شد و با خون به در شود.»

این آشیانه مادری، با لای لای خوش و تاب آرام گهواره‌اش نخواست و ندانسته، رشته‌ای به دست و پای جان و دل و روح و روان انسان می‌بندد که اگر هر جای کره خاک مسکن کند و ریشه بدواند سرانجام ریشه‌کنش می‌کند و به سوی خود باز می‌کشاندش. ریشه‌ای که تیغ قهر هیچ مکتب جهان‌وطنی نمی‌تواند آن را پاره کند و کسی را از گرایش بدان کانون عاطفی پر از تپش و کشش و گرمی و فروغ باز دارد، حالا آن مکتب خواه مارکسیسم باشد و کمونیسم، خواه هر مشرب

و مکتب زمینی و غیر زمینی دیگر.

من نیز به انگیزش: «این آتش نهفته که اندر دل من است» گوشه‌ای از خاک سیلاخور یعنی دورود را دوست می‌دارم؛ به ویژه زادگاهم «قلعه کا محمدرضا»^۱ را بر بالای آن تپه تک و تنها، مات و مبهوت که دیگر سال‌هاست متروک و درمانده، درون خود بی‌صدا زار می‌گرید که بام و در و دیوار گلین‌اش فرو ریخته و دیگر کسی از کوره راه چون ریسمن، پیچیده به گرداگردش بالا نمی‌رود و از او احوالی نمی‌پرسد. دیگر در او نه آب مانده و نه آبادانی نه گلپانگ مسلمانی!

اگرچه روزگاری از جانب برخی ابنای ناآگاه این دیار بر من اندک جفایی رفت که بدین سبب باید سپاسگزارشان باشم، زیرا مرا از عزلت و عطلت و پوسیدن و فسیل شدن رهایی دادند.

با این همه باز هم خودم را سخت بدهکار مردم این ولایت می‌دانم زیرا آب و گل وجود من، هویت من، ذهن و زبان و کنش و منش من در اینجا شکل گرفته و بالیده است؛ همچنان که خوب و بد، کار آمدی و سودمندی یا ناکار آمدی و بی‌سود و ثمر بودنم نیز بدین دیار و جامعه آن یار می‌گردد.

چه قدر کافر نعمت و نمک‌ناشناس خواهم بود اگر برایش خدمتی نکنم و سپاسی نگویم.

باری بگذریم. من به قصد ادای این دین با مراجعه به منابع در دسترس، و به یاری دوستان و آشنایان و خویشاوندان سالخورده، قلم برگرفتم و به قدر ته‌مانده توش و توان و داشته‌های ناچیز خود این کتاب کوچک را نوشتم؛ که

۱. در لغتنامه دهخدا، ج ۱۱، به نقل از: «فرهنگ جغرافیایی ایران» به گونه‌ای نادرست «قلعه کا محمد ضیاء» ثبت شده و به دنبال این نام می‌خوانیم: «دهی است از دهستان زان، بخش دورود، شهرستان بروجرد، واقع در شش هزار گزی شمال دورود و پنج هزار گزی شمال راه‌آهن اهواز، موقع جغرافیایی آن جلگه، و هوای آن معتدل است. سکنه آن ۳۶ تن است. آب آن از قنات، و محصول آن غلات. شغل اهالی آن زراعت است. راه مالرو دارد.»

شاید لغزش و کم و کاستی هایش بر سودمندی و اثرگذاری آن بچربد؛ به امید آنکه دفتری باشد مؤثر در شناساندن سیلاخور و درود به هموطنانم در سراسر این کهن دیار ارجمند.

همچنان که در جای جای این نوشتار اشارت‌ها رفته سیلاخور بخت آن نداشته است که به تصادف یا از سر انتخاب، توجّه جنگاوری یا پادشاه و امیری نوحاسته را به جانب خود بکشاند و از موقعیتی نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برخوردارش کند؛ تا به برکت آن مرکزیت، در هر گوشه و کنارش شهری، کاهی، پادگانی، دژی، معبد و مناره‌ای سربرآورد و دبیران و وقایع‌نگاران را برانگیزاند که به ثبت و ضبط و توصیف روی داده‌های همراه شکست یا پیروزی و شرح اوضاع اجتماعی و مدح فرادستانش دفترها سیاه کنند.

به ناگزیر در نبود چنین گذشته‌ها و پیشینه‌های دهان پرکن یا به قول مهدی اخوان ثالث: «در این بی‌فخر بودن‌ها» ما می‌مانیم و مثنوی روایت‌ها و نقل‌قول‌های پیرامون محلّ و توصیف از شرایط مناسب طبیعت چشم‌باز و فرخ‌بخش زنجیره کوه‌های زاگرس و حاصلخیزی جلگه زمردین و شاداب سیلاخور و در نهایت جسته‌گریخته رد پاها و نام و نشانی‌هایی بسیار اندک در لابه‌لای اوراق پاره‌ای از کتاب‌های نه‌چندان دیرسال.

بنابراین به دلیل آنکه سیلاخور هویت و شناخت نامۀ خود را در آینۀ جغرافیای تاریخی بروجرد باز می‌یابد؛ و با این دیار کوهستانی و باستانی سرشت و سرگذشتی یگانه و مشترک دارد؛ پرداخت به پیشینه و تاریخ لرستان و بروجرد و پیوندش با سرنوشت سیلاخور، بخش عمده‌ای از کتاب را در بر گرفته است.

به همین سبب همچنان که ملاحظه می‌فرمایید رویکرد و گزارش برخی

موضوعات علمی مرتبط با داستان دیرینه‌شناسی، و پرداختن به تاریخچه پیدایی زبان و گویشی، تا اندازه‌ای جای خالی مدارک و متون لازم را پر کرده است. زبان این کتاب ناخواسته بیشتر لحنی ادبی و عاطفی، تا بیانی خشک و تحقیقی تا بتواند خستگی ناشی از مطالعه متونی از این دست را کمی کاهش دهد. به همین سبب هر جا مطلب مورد بحث می‌طلبیده و اجازه می‌داده، شعری متناسب و مربوط، چاشنی آن شده است. هر چند امکان دارد گروهی از خوانندگان منتقد را این درآمیختگی ناهمگن و نامتجانس خوش ننماید. البته شاید حق با آنان باشد اما چه می‌توان کرد.

هرگاه می‌خواستیم روش مرسوم پژوهندگان را به کار بندم نافرمانی قلم مرا به سمت و سویی می‌برد که خاطر خواه اوست.

درونمایه و چارچوب کتاب پیش روی شما، محدود است به جلگه حاصلخیز سیلاخور پیش از پیدایی دورود و چه‌گونه‌ی راه‌اندازی خط آهن و نامگذاری «بحرین» و «دورود»، و قلم‌اندازی میراث اشترانکوه و «گلّه گهر» و یادآوری پاره‌ای اخلاق و عادات و مراسم رایج در این منطقه اما به واسطه دورافتادن از آن ولایت و کم‌حوصلگی و ناتوانی پدیدآمده از پیری، چنان که بشاید به مسائل و موضوعات بعد از تأسیس ایستگاه راه آهن و گسترش شهر دورود نپرداخته‌ام.

آن مسائل و امور از این قرارند: چه‌گونه‌ی بنای شهر دورود و سازمان‌های دولتی و فرهنگی آن و ترکیب و بافت جمعیت، سرشماری، اشتغال و بیکاری، درآمد سرانه، آموزش و پرورش، دانشگاه، سابقه تئاتر و سینما و فرهنگ و هنر، ورزش و ورزشگاه، مطالعه و بررسی ترانه‌های محلی، مَثَل‌ها، ضرب‌المثل‌ها و قصه‌ها، نقالی و شاهنامه‌خوانی، آداب عروسی و سور و مراسم سوگواری، آسیب‌شناسی جامعه: طلاق، اعتیاد، سرقت، خودکشی، شمار متولدان و متوفیان. همچنین مروری بر

تاریخ تأسیس کارخانه‌های سیمان و فارسیت و صنایع دفاعی و سنگبری و دیگر کارگاه‌های صنعتی و سنتی منطقه، میزان تولید و صادرات هر یک و نقش آنها در پیشبرد و رفاه یا ایجاد آلودگی فضا و آفت کشاورزی، همچنین پرس و جو از شیوه دآمداری، کشاورزی و آبخیزداری منطقه دورود و بسیاری موضوعات و امور دیگر که هر یک می‌تواند عنوان پژوهشی باشد برای جوانان دانشگاهی و دل‌بستگان به جامعه.

دست آخر اگر نوشته‌ها و گفته‌های پدرم غلامرضا فولادوند و یاری و خبردهی دوستان و خویشاوندان نمی‌بود، نمی‌شد درباره بسیاری از موضوعات مربوط به دورود به ویژه «بحرین» و «بنگله» چیزی نوشت. بدین سبب هر یک از عزیزان را بر من متنی است. که از این زمره‌اند: دوست دانشمند محمد علمی دورودی، ایران‌پژوه گرانمایه اردشیر سکوند از اندیمشک و خویشان خوبم: افشین کوکه، امیر کرنوکر و علی اکبر کرنوکر، شاه‌بانو کرنوکر، محمدعلی خان رحمتی از مالکان و کشاورزان دورود. همچنین پیرمردی چوپان که از «بنگله تنگ عزیزآباد» نام برد، و کارمندی از فرمانداری دورود که نقشه‌ها را در اختیارم گذاشت. طراز و آذین این نوشته، یاد خاطره انگیز مادرم خواهد بود. زنی از طایفه «کرنوکر» فرزند «بوهر» - باباهر - و پرورده دشت سیلاخور.

او روزگار کودکی و نوجوانی همراه خانواده در میان طایفه چادرنشین و گله‌دار کرنوکر به سر می‌برد که بهار و تابستان و نیمی از پاییز را در جست‌وجوی چراگاه بر فراز و فرود دامنه و دره‌هایی کوچ می‌کرده و چادر می‌زده‌اند. دره‌هایی پر آب و علف مثل «بوهر» «کُرحیله»، «می‌گر»، «چش‌مَشَه»، «چشمه سَرده»، «تُووه»، «پاونو». این طایفه پس از گردآوری محصول خود و فراهم آوردن خوراک و آذوقه و سوخت زمستانی سرانجام به رسم هر ساله با وزش بادهای آغاز سرما، از نقاط

بالادست زاگرس آرام آرام به دامنه‌ها باز می‌گشتند و در روستاهای: اندیکان، سرآب
بیشه، لنج‌آباد و آب‌بید سکونت می‌گزیدند به امید بهاری دیگر و کوچی دیگر.

کرج، شهر یور نود و سه

ع. فولادوند